

نگاهی به نقاط عطف سینمای دفاع مقدس

پازل ذهنی ما از جنگ چگونه ساخته شد؟

سجاد حیدرالله سیدزاکریوه فرهنگ

نتش‌های سرزی بین ایران و عراق حداقل از سال ۱۳۳۸ شروع شده بود و تا ۳۰ سال بعد ادامه پیدا کرد. جنگ بین این دو کشور آن رسماً و علناً از اوایل تابستان سال ۵۹ شروع شد و ۳ شهریور آن سال از آغاز طرلانی ترين جنگ کلاسیک و مدرن در تاریخ بشر اعلام کردند. به قدری مسائلی ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک بی عراق برای فهم این موضوع فراهم می‌گند و با نکتیخ بر همین دوگانگی است که می‌شود جدیدی نگاه کنارجان تمام تحلیل‌های فنی از این نتش به عقد فراداد قصر ششیرین بین ایران و عثمانی از ۴۰۰ سال پیش برگرداند. در این قرن خون‌های زیادی ریخته شده؛ هرچند انگار تا این ولاره به اوج نمی‌رسید. قرار نبود فوراً بریزد و تکلیف دو کشور را با مرزهای هم روشن کند. بالاخره در سال ۱۳۵۹ با تجاوز عراق به خاک ایران از جنگ محور غربی که مهم‌ترین نشان مرز شلمچه و شهر خرمشهر بود جنگ تمام عیار آغاز شد. نخل‌ها بی‌سر شدند و بیج‌های دیده‌بانی بالافت، جای تراکتور و خویش و گاوآهن را نش‌کشش گنجرهای زهی گرفت، آسمان با دو جنگنده‌ها سیاه شد اگر پامیسردی کرد و خالصانه بر سر اعفادش مانند با عیارتی در جنگ ویرانگری درگرفت که هنوز از تقویم روزنشان آن خون می‌چکد و مادران داغداری که از آخرین سرباز بازگشته از جنگ هم پشربان نبوده است هنوز ساز از سجاده نفرین و دعا برایشه‌اند. تحلیل‌های

فنی از کیفیت این جنگ و تبعات آن ناتمام است اما بی جنگ ایران و عراق با ساسایر جنگ‌ها با بزرگی جهان یک فرق اساسی هست که مبنای فرهنگ ما دارد. می‌شود حد اعلای این تفاوت را در سینه‌های ایران دید و بازشناسی کرد یا به عبارتی یکی از بهترین جاهایی که برای تبیین تفاوت این جنگ با ساسایر جنگ‌ها می‌توان شاهد مثال گرفت، سینمای ایران است. تفاوتی که بین دو عیارت سینمای جنگ و سینمای دفاع مقدس قابل شده‌اند کلیله‌راژه‌ها را نسبت به یک نبرد مغلوبه در ۱۴۰ سال پیش برمی‌خیزد. همه خر برای فهم این موضوع فراهم می‌گند و با نکتیخ بر همین دوگانگی است که می‌شود جدیدی نگاه کنارجان تمام تحلیل‌های فنی از این نتش ۴۰۰ ساله و جنگ هشت‌ساله حفر کرد تا روایت جدیدی آغاز شود؛ روایت فتح. روایت جنگ در سال ۶۷ و ۶۸ با پایان می‌رسد و پس از آن نهایتاً یک‌سری مسائل اجتماعی مثل مصداق‌مان، داغداران و آوارگان جنگ‌زده وارد ادرایم اما روایت فتح ناتمام است. الگوی فرهنگی سربازان و سرداران و رهبران ایران در این جنگ از الگوهای عاشورا سربازان تلقی‌ها نسبت به آن ایجاد شده است. آثاری که جنگی هستند اما این دوره‌ها مایه را ندانند؛ چه اکثسن و پر از تزیین و ترفه و خون و چه ضد جنگ و اسروده فیلم جنگی هستند اما غافل قدسی نیستند اما آنها برای که از الگوهای فرهنگی دفاع مقدس حتی درام را بر این پایه ساخته‌اند. مروری بر چند فیلم مهم که نقاط عطف جریان فیلم‌سازی جنگی، ضد جنگ و دفاع مقدس در ایران هستند تا حدودی به درک موضوع کمک خواهد کرد.

سفر به جزایه



با فیلم بود که نورستانی‌ها دفاع مقدس آغاز شد و در سیمای شخصیت اصلی اش که یک کاروان سینمایی بود، می‌شد رسول ملاقلی‌پور را دید. نکته اینجاست که جنگ با آن همه تبعات ناگوارش چیزی نیست که بتواند نورستانی‌ها را بشود و رسول ملاقلی‌پور نسبت به آن بخش‌های جنگ، حس سرگوری را حفظ کرده است. چیزی که باعث دل‌تنگی فیلساز شده و مخاطبان را هم با خودش همراه می‌کند، فضای آرتانگاپناه دهه ۴۰ و مسائلات آن‌گونه، بین آدم‌های آن دوره‌ها است. بعد از جنگ دولتی روی کار آمد، که می‌خواست فضای آرمانگرای دوره دفاع مقدس تمام شود و این روزن در چندین دولت پس از آن هم با کیفیت‌های مختلف ادامه پیدا کرد. سفر به جزایه اولین واکنش قابل توجه سینمایی به چنین روندی بود.

هیوا

این نشان دادن اولین عاشقانه سینمای دفاع مقدس، هیچ‌کسی جرأت و توانایی رسول ملاقلی‌پور را نداشت تا رابطه‌های عاطفی و درونی یک مرد جنگی با همسرش را تصویرکند. ملاقلی‌پور می‌دانست مردانی که وسط میدان نبرد جنگیدند، نه‌تنها از جان که از عشق و عاطفه خودشان گذشتند. هیوانمونه کاملی از تمام بدعت‌هایی بود که فیلساز برای سینمای ایران آورد با همان حسارتی که در کشنن فرم‌های مرصوم داشت. عشق برآه سینمای دفاع مقدس آورد. مردان دیپلمات را نقد کرد. زمان را شکست و زمان و مکانی تازه از روایت به فیلم القاد کرد. کاری که پیش‌تر در سفر به جزایه و بعد در عینا در پذیره تکرار کرد.

آژانس شیشه‌ای

یکی از قلّه‌های فیلسازی دفاع مقدس در اوج تنهایی و ناامیدی این فیلم را ساخت. حاتم‌کیا در مورد نوشتن و ساختن این اثر سینمایی‌هایی گفته است: «وقتی که فیلمنامه آژانس شیشه‌ای را می‌نوشتید، به هیچ عنوان آمیدی به ساخته شدن آن نداشت و همین باعث شد که در نوشتن فیلمنامه این فیلم خیلی راحت برخورد کنید و تنها هدفی که از نوشتن آن دنبال می‌کردم، روزن خردهای دلم بود و واکنشی بود به شرایط زمانی که در آن بودم. «بریتی که حاج‌کاظم این فیلم دارد، مدارس و حال سارنده‌اش است و مخاطبانی که به این فیلم می‌روند، می‌شود هم واکنشی است به تمام شرایط تحمیلی که زمانه بر جریان جنگی وارد می‌کند.»

موقعیت مهدی

«موقعیت مهدی» فیلمی بود که پس از سال‌ها تثبیت‌ت سینمای دفاع‌مقدس راننده‌شد. از جبهه‌ها به بعد دوری‌سی‌جای جان سینه‌های ایران افتاد که درک آدم‌های دیروز با همان فضای واقعی خودشان را نامسکن می‌کرد و فیلم اول‌های حماسی‌فر تراقت از این باقلا بیرون بیجد. این فیلم بی‌فرافکنی، قائل‌در کلاسیک است که البته با توجه به رسالت‌تعریف شده‌ی آن مسأله‌ای طبیعی‌است. این فیلم ۳ پیروزی‌دو قدم‌کلاسیک، بسیار محبوب شد. چند دقیقه‌ی شهروندان طبقه متوسط دهه‌های ۴۰ و ۱۳۵۰ را برین شخصیت‌های دهه ۴۰ قالب کرده بود. این فیلم هم مثل سایر آثار شاخص سینمای دفاع مقدس، به مردن‌های عزادارو توجه ویژه‌ای کرده بود و خصراً موضوع آب‌در کارتن‌خورد رویت‌هاش قرار می‌داد. به‌طورمثال همین که مهدی باکری توانست پیکرگردش را به عقب‌برگرداند، یادآور ماجرای امام حسین در روز عاشورا بود که توانست پیکر حضرت عباس را به خیمه‌ها برگرداند.

نگاهی اجمالی به چند کتاب با موضوع زنان دفاع مقدس

زن؛ چهره‌ی مستور دفاع

عاطفه حضری سربازگروه فرهنگ

اسلحه به دست گرفتند، خطایفی کردند، آتشپزی کردند، لباس شستند، کارهای امداد و پزشکی انجام دادند و خیلی کارهای دیگر که شاید هنوز در یادشان چیزی نوشته نشده است. زنان در دوران جنگ کم از مردان نداشتند و همیای آنان جنگیدند و دفاع کردند. چه در جبهه و چه در پشت کمک‌های کردند و حضور پررنگ داشتند. کارهای امداد و پزشکی انجام دادند و خیلی کارهای دیگر هم در دل همه هست… مریم در این شرایط است که اولین می‌بوشد و سلاح به دست می‌گیرد تا یا به پای مردان در مقابل دشمن مبارزه کند و امروز هم روایتش را برای ما بگوید؛ تا یادآوری باشد بر اینکه ایران چگونه از دست دشمنان نجات یافت بی‌آنکه ذره‌ای از خاکش را از دست داده باشد. کتاب بهترین‌های مریم، خاطرات یکی از زنان خرمشهری به نام مریم امجدی است. روای در این کتاب به نقل خاطراتی از شروع جنگ ایران و عراق و اشغال خرمشهر تا زمان آزادسازی آن می‌پردازد.

فرینا طالش بربرای نوشتن خاطرات او هفت جلسه‌صباحیه با ترتیب داد و هفده ساعت نوار ضبط کرد. نوازه‌روای کافه پیاده و به دور از دخل و تصرف، و به‌مان ترتیب گویش راوی، تدوین و بازپرسی‌شد. هرچند انجام این‌کار و نوشتن کتاب بهترین‌های مریم، سختی‌های خودش را داشت. طالش‌پوری می‌گوید: «با وجود اینکه همه می‌گفتند، امجدی خدای خاطره‌است، اما گذشت سال‌ها، ناراحتی‌مینگ و سوزگله بود تا دو دختر و دو پسر، که شمه روزگرمی شکرشکستند، دست‌دست‌هم داده و بسیاری از وقایع آن روزها که در آن حضور فعال داشته، از یادش بردند. به سختی اسامی اشخاص و اماکن را به خاطر می‌آورد.»

کنش‌های سرگردان

پرستان‌پور، برایش مهم بود تا نبوسد و فکر نمی‌کرد روزی همین خاطرات می‌نویسد. کتاب شید. «کنش‌های سرگردان» خاطرات خودنگاشت سهیلا فرجام‌فر، پرستان‌آبادانی است که از سال اول جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در شهروای آبادان، خرمشهر، بهبهان، تهران و دزفول حضور داشت. سی‌ام شهریور ماه ۱۳۵۹ در روزهای پایانی مرخصی زبانی‌به بی‌ادان می‌رود تا در فرزند خویشانش را به پرورش‌ادر خود بسپارد. در همان هنگام با شروع جنگ و حمله عراق به خرمشهر آبادان را رونه به همراه دیرومادران و چچه‌ها مجبور می‌شوند خانه پدری را ترک کرده و به منزل یکی از اقوام خود به بهبهان بروند. پس از پایان مرخصی به محل کار خود بازمی‌گردند. مدتی بعد هدایتی از تهران خریداری می‌کنند و ایام مرخصی خود را در آنجا می‌گذرانند. حدود یک سال بعد به بیهرستان برمی‌گرویی تهران منتقل‌شد و در تهران‌توقیم می‌شود. او در بخشی از خاطراتش می‌گوید: «در پایان تاریک از قطار بیرون کشیدیم. همگی وحشت‌زده، حالت‌گوش به رنگ به خودمان گرفتیم. هیچ‌کس نمی‌دانست که چه شده و چه اتفاقی می‌خواهد بیفتد؟ همین‌ساکن شدیم. زمینی که آقام خریده بود پشت دراز کشیدیم. با سدرزی از یقه لباس داخل می‌شد. دو کدرم می‌پیچید و امامت می‌برد. همیشه از سرما بیزار بودیم. صورتم غلام شده بود. قلبم آفندرتند می‌زد که این‌انگار می‌بینم سوست از سینه‌ها می‌ریزند. زیر لب شروع به فرستادن صلابت‌کردم. چند تا ترکش از بالای سرمان گذرند. دود و غبار حاصل از آن در فضا پخش شده بود. صدای آتش خودهایی آفندر وحشتناک بود که حتی صدای همکار بغل دستی‌ام را نمی‌شنیدم. دلم نمی‌خواست در این بیابان‌میرم. باد بچه‌ها افتاد. سعی‌کردیم گریه‌ام را بچشم. دیواره صدای شلیک ضدهوایی شنیده‌شد و به دنبال آن صدای چند انفجار.»

دختران او، بی‌دی

به دختران او، بی‌دی معروف شده بودند؛ کارهای امدادی می‌کردند. اما در این بین نگاهیه هم به خط مقدم داشتند. لیلا حسینی، در کتاب «دختران او، بی‌دی» خاطرات زنی آبادانی به نام مینا کامیابی از روزهای پرتلاطم دوران دفاع‌مقدس را نوشته است. کامیای در بخشی از خاطراتش می‌گوید: «عادت‌مان شده بود هر وقتی می‌خواستیم به جایی برویم همین که سوارالت با ماشین‌های نظامی می‌شدیم دسته‌جمعی آوارهای مختلفی می‌خواندیم. به قول چچه‌ها برای خودمان گروه‌کر راه می‌خواندیم. بی‌دی مرم آبادان بیهرستان شرکت نفت امام خمینی (ره) معروف بود. به O. P. D. هم به همین دلیل چنه‌های شرکت نفت به نام است؛ از این بیهرستان امدادگر بودیم می‌گفتند دختران O. P. D. بخش ما اسباب‌بازی داشت که پر از مجروحان ضربه مغزی بود. از زمانی که دکتر عادل از تهران به بیهرستان آمده بود هیچ‌مجروح ضربه مغزی به شهادت نمی‌رسید. دکتر عادل آنها را نگاه رفته می‌داشت…»

در دوران جنگ، مینا کامیابی با جمعی از دوستانش امدادگویی را در بیهرستان‌امام خمینی(ره) در شرکت نفت آموزش می‌دادند. در همان سال با تاسیس بسیج خوارهان آبادان، همراه با دوستانش که به دختران نسوین معروف بودند، در بسیج فعالیت می‌کرد و برای امدادگویی و واکنساینسوم به روستاهای اطراف آبادان می‌رفت. پس از شروع جنگ که از سال‌های دهه ۴۰ پیش‌تر تسوین باقرزاده در خرمشهر شروع شده و تا زمان جنگ در این شهر ادامه پیدا می‌کند. چند روز نخست جنگ خانواده باقرزاده در خرمشهر بودند، اما به ناچار خرمشهر را ترک کرده و مانند دیگر زنان حاضر به شیراز روانه می‌شوند، ولی مردها در خرمشهر مانده و از این شهر حفاظت می‌کنند. در این دوران اتفاقات مختلفی می‌افتد که جزئیات‌های خاصی دارد. زنان در پوشش‌ها را در شهروای دیگر برانگند می‌بندند، اما ازاری این خاطرات در خرمشهر می‌ماند. گاهی هم به شهروای دیگر مثل قم، ماهشهر و آبادان رفته و مدتی را در این شهروا زندگی می‌کند. روزها و شرایط سختی را می‌گذرانند و سال‌های پایانی دیواره به خروستان باز می‌گردند تا اینکه در ۲۹ فوردرین ۱۳۶۷ می‌پاشی

اتصال نسل‌ها با سینمای دفاع مقدس

مریم فضالی سرباز

باگذشت بیش از ۳۰ سال از پایان جنگ ایران و عراق تولیدات فرهنگی که بااین‌موضوع‌متعلق می‌شود، امروز‌همی‌پروازاست. این اهمیت چیزی است که مقابل قرار دارد. از این منظر، صادقانه اعتراف می‌کنم که از زمانگار برمی‌ایز فیلم‌های جریان‌ساز و صاحب‌سنگ این اثر پوری، و دشمن جنگ، و ایامی‌ندام، یعنی با وجود آنکه به اندازه خود و بسیار بیشتر از دهه‌های قبل با دنیای سینمای بین‌المللی آشنا هستم و دیوید انتخاب‌های من از مریم‌سازو کارها و ژانرها تقریباً همه‌اگر فرستادم. دست‌بدها، تا زمانگار آمدن محمدحسین‌فدائیانقلی که افتاد و می‌افتد که برای خدمت‌اشان می‌دهم. برای مثال در فیلم ۷۰ بی‌سنت، درک آن سخت و حتی به دور از باور است. انسان‌هایی که جنگ‌مردان ما آنها را می‌کشند و سرشان همیشگی‌پایین را دیواره بود و هیچ‌کاری غیر از نماز و دعا نداشتند. اما واقعاً این تصویر قابل

روایت‌ها از اشغال خرمشهر و آزادشدنش به اندازه تعداد آدم‌هایی است که آن‌ها حضور داشتند و حضور نداشتند. زنان و مردانی که برای آزادشدن جنگیدند و وطن را رها نکردند. می‌گوید: «جنگ، جنگ است و وطن هم وطن. جنگ زن و مرد نمی‌شناسد، همان‌طور که عشق به وطن هم در دل همه هست…» مریم در این شرایط است که اولین می‌بوشد و سلاح به دست می‌گیرد تا یا به پای مردان در مقابل دشمن مبارزه کند و امروز هم روایتش را برای ما بگوید؛ تا یادآوری باشد بر اینکه ایران چگونه از دست دشمنان نجات یافت بی‌آنکه ذره‌ای از خاکش را از دست داده باشد. کتاب بهترین‌های مریم، خاطرات یکی از زنان خرمشهری به نام مریم امجدی است. روای در این کتاب به نقل خاطراتی از شروع جنگ ایران و عراق و اشغال خرمشهر تا زمان آزادسازی آن می‌پردازد.

فرینا طالش بربرای نوشتن خاطرات او هفت جلسه‌صباحیه با ترتیب داد و هفده ساعت نوار ضبط کرد. نوازه‌روای کافه پیاده و به دور از دخل و تصرف، و به‌مان ترتیب گویش راوی، تدوین و بازپرسی‌شد. هرچند انجام این‌کار و نوشتن کتاب بهترین‌های مریم، سختی‌های خودش را داشت. طالش‌پوری می‌گوید: «با وجود اینکه همه می‌گفتند، امجدی خدای خاطره‌است، اما گذشت سال‌ها، ناراحتی‌مینگ و سوزگله بود تا دو دختر و دو پسر، که شمه روزگرمی شکرشکستند، دست‌دست‌هم داده و بسیاری از وقایع آن روزها که در آن حضور فعال داشته، از یادش بردند. به سختی اسامی اشخاص و اماکن را به خاطر می‌آورد.»

مریم در بخشی از خاطراتش می‌گوید: «عصر روز دوم با سوم بود که خواهری سوزید و قدبلند که مانتو پر تن و سوسری بر سر داشت، به مسجد آمد

و شروع کرد به داد و بیداد که شما برادر از چرا سزی به قبرستان چندآباد می‌زین؟» چرا ما ما کمک نمی‌کنیم؟ چرا ما را با اون همه جسد تنها می‌ذاریم؟ دیشب سگا به ما حمله کردن. اگه خودتان نمی‌بینید، لاقبل اسلحه‌های بی‌رحم به ما تان می‌سگارو بکنیم. می‌گفت دیشب سگ‌ها جسد پسری به اسم سعید را بردند و دست و پايش را خوردند. مادر آن پسر هم آمده بود و داد و بیداد می‌کرد. چند نفر از یاران را همراه او فرستادند و به آنها گفتند که شما را در آنجا نگهدیانی بدهند.»

خاطراتش از خرمشهر را بر خریدن خانه در این شهر شروع می‌کند و می‌گوید: «بعد از کلی جای‌جایی و از این شهر به آن شهر رفتن، ۱۳۵۰ بالاخره در خرمشهر ساکن شدیم. زمینی که آقام خریده بود پشت دراز و در محله «استناب» بود. او همراه حاج حبیب، دوست و یار قدیمی‌اش و دو نفر از دوستانش هردام حدود سیصد مترزمین در کنار هم خرید و شروع کرده بودند به ساخت‌وساز. از چمن‌بید که رفتیم میرود، آبادانی به خاطر سختی کار و دوری از خانواده از شرکت‌راه‌مسافر زدیم. بیرون آمدن، مسئول یک شرکت ترکیوهایی که دفتر مرکزی‌اش در تهران بود، به پیشنهاد کار داد. او به آقام گفته بود نیرو خرمشهر بی‌توان، من اینجا بهت یک خانه خوب و وسایلی زندگی و امکانات می‌دهم تا همین‌جا زندگی کنی. اما آقام به خاطر عرق مذهبی‌اش گفته بود که از جو تهران و خیابان‌هایش با آن بی‌حجابی‌ها خوشش نمی‌آید و ترجیح می‌دهد برود خرمشهر. نظر مامان و فزویه به عنوان دختر بزرگ خانه هم همین بود. آنها هم خرمشهر را بیشتر دوست داشتند. اصلاً همه‌مان خرمشهر را دوست داشتیم.»

صبح‌وطن‌خواه از زنان امدادگر فعال در شهروای آبادان و خرمشهر است که در ماجرای اشغال خرمشهر و همچنین مقاومت مردمی در مقابل اشغال، نقش آفرینی فراوانی داشته است. برای اولین بار اسمن در کتاب دهه ۴۰، و فاطمه دوست‌کامی خاطرات او را شنید و کتاب صیاح بیرون آمدن، مسئول یک شرکت ترکیوهایی که دفتر مرکزی‌اش در تهران بود، به پیشنهاد کار داد. او به آقام گفته بود نیرو خرمشهر بی‌توان، من اینجا بهت یک خانه خوب و وسایلی زندگی و امکانات می‌دهم تا همین‌جا زندگی کنی. اما آقام به خاطر عرق مذهبی‌اش گفته بود که از جو تهران و خیابان‌هایش با آن بی‌حجابی‌ها خوشش نمی‌آید و ترجیح می‌دهد برود خرمشهر. نظر مامان و فزویه به عنوان دختر بزرگ خانه هم همین بود. آنها هم خرمشهر را بیشتر دوست داشتند. اصلاً همه‌مان خرمشهر را دوست داشتیم.»

ساجی

روایتش از خرمشهر گذشته است، خرمشهر برایش خانه است و بیرون رفتن از این خانه، برایش سخت و دلگیر است. کتاب ساجی-خاطرات نسوین باقرزاده، همسر سردار شهید بهمن باقری است از روزهای که در خرمشهر و دیگر شهروای جنوبی گذرانده است. ساجی، کتابی است که از سال‌های دهه ۴۰ پیش‌تر تسوین باقرزاده در خرمشهر شروع شده و تا زمان جنگ در این شهر ادامه پیدا می‌کند. چند روز نخست جنگ خانواده باقرزاده در خرمشهر بودند، اما به ناچار خرمشهر را ترک کرده و مانند دیگر زنان حاضر به شیراز روانه می‌شوند، ولی مردها در خرمشهر مانده و از این شهر حفاظت می‌کنند. در این دوران اتفاقات مختلفی می‌افتد که جزئیات‌های خاصی دارد. زنان در پوشش‌ها را در شهروای دیگر برانگند می‌بندند، اما ازاری این خاطرات در خرمشهر می‌ماند. گاهی هم به شهروای دیگر مثل قم، ماهشهر و آبادان رفته و مدتی را در این شهروا زندگی می‌کند. روزها و شرایط سختی را می‌گذرانند و سال‌های پایانی دیواره به خروستان باز می‌گردند تا اینکه در ۲۹ فوردرین ۱۳۶۷ می‌پاشی

پودین‌های مریم

به شهادت می‌رسد. نام کتاب برگزفته از اسم یکی از شخصیت‌های کتاب است. این اثر روایت خامی است که هرگز کفریش را هم نمی‌کرد. جنگ وارد خانه‌اش شد. او بدون سلاح می‌خواهد از کبان و خانواده‌اش دفاع کند. اکثر اقدامش شهید شده و وقتی همه چیزش را از دست می‌دهد، همچنان در پایان کتاب به بازسازی خرمشهر امید دارد. حتی که به خواننده هم منتقل می‌شود.

او عاشقانه شپوش و خانه‌شان را دوست دارد و در روایتش می‌گوید: «شب‌های تابستان اغلب میهمان داشتیم. یکی می‌خواست ازواج کند، آن یکی مشکل مالی داشت، یکی می‌خواست خانه بخرد. می‌آمدند و می‌شنستند روی همان تخت‌ها و از پدر و آقا بزرگ‌م مشورت می‌گرفتند. مادرم کاسه‌های بزرگ هندوانه را می‌داد به من و نغمه تا بگذارد وسط تخت‌ها. مواظب بودیم باچ‌های بلور آب و دیس‌های بزرگ میوه از دستمان نرفتند. شب‌هایی‌که میهمان داشتیم و تخت‌ها پر بود، ما بچه‌ها می‌چیدیم توی اتاق. پنجره‌ها را باز و پنکه سقفی را روشن می‌کردیم.»

از چندلا تا جنگ

انگار کردستان و روایت‌های قیل و حین جنگ، مغفوت‌از روایت‌های دیگر می‌شود. شمسی سبحانی در کتاب «از چندلا تا جنگ، خاطراتش را از قیل انقلاب شروع می‌کند. خاطرات تلخ و شیرینی از دوران انقلاب و کودکی‌اش و حضورش در کردستان، او در آغاز جوانی به نیروهای انقلابی می‌پیوندد. پس از پیروزی انقلاب هم آموزش نظامی می‌بیند و سپاه را انتخاب می‌کند. در عملیات‌های مثل فتح‌المبین، بیت‌المقدس و الفجر، حضور داشته. در بیهرستان‌های صنعتی، کربلشاه و گروهبای امداد مناطق پرخطر انجام وظیفه می‌کند. پس از آن، به اهواز و اندیشک می‌رود و در بیهرستان‌های این شهرها با کمک مجروحان می‌رود و تا اوآخر سال ۱۳۶۲ در آن مناطق جنگی حضور دارد.

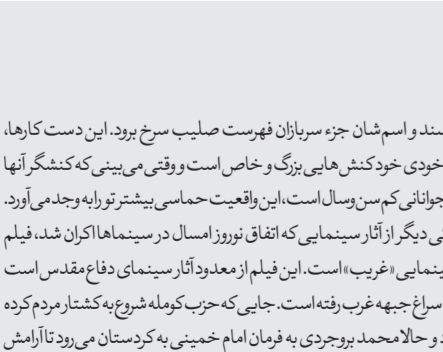
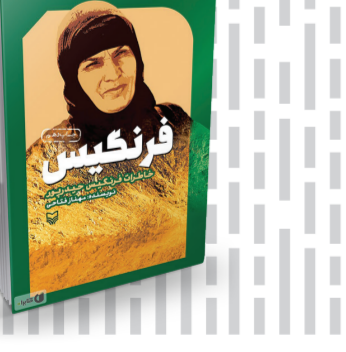
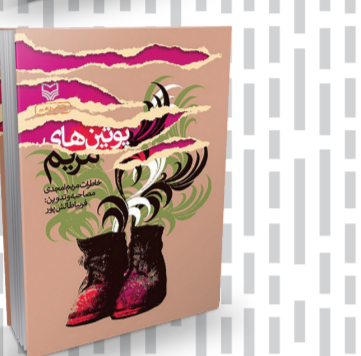
آفندر خاطرات مهمی و زندگی بیان شده و چنان‌به جزئیات پرداخته شده است که خواننده تصویر ماجرا را مانند فیلمی داستانی در ذهن خود بازسازی می‌کند. یکی از ویژگی‌های خاطرنویسی، معرفی کامل شخصیت‌ها، و موقعیت‌ها و تاریخ وقوع رویدادهاست که گلستان جعفریان، نویسنده این کتاب، به درستی چنین مواردی را رعایت کرده است. این کتاب، باگویی سریع و روان و روایت‌ها و روایات بین پرستاران همچنین ارتباط آنها با زندگانه‌ها، غم‌ها، شادی‌ها، تحولات و انواع دل‌چبه‌های جنگ تحمیلی است. او در بخشی از خاطراتش می‌گوید: «برگه و چکل و چکنه‌های مالاتسکی و سنگین بود. با این وضع باید یک‌کلومتر مسوالمی می‌رفتم. بالاخره یک روز صدای دوست‌علی درآمد و گفت: «من دیگر حاضر نیستم کتاب‌هایتان را بیارم. هرکسی بیاید پلاستیک کتاب‌هایش را بگیرد والا همین‌جا می‌گذارم‌شان. بدون اینکه برگردم و نگاه‌کنم.» گفتم حرف نزن. کتاب‌ها با منی‌آوی. بعد از سرالایی، یک مسوالمی بود که به مدرسه می‌رسید، وقتی به مدرسه رسیدیم، گفتم کتاب‌هایم را بده.»

فرنگیس

«همیشه وقتی تندیس زنی تیر به دست را کنار پاکت شیرین کربلشاه می‌دیدم با خودم فکر می‌کردم کاش بتوانم یک روز این زن قهرمان را از نزدیک ببینم و یا او حرف بزنم. می‌گفتند فرنگیس در روستایی نزدیک گیلان‌غرب زندگی می‌کند و مایل نیست خاطراتش را تعریف کند. می‌دانستم نوشتن خاطراتش سخت خواهد بود اما همیشه به نوشتنش فکر می‌کردم…» این حرف‌های مهناز قاضی است که در ابتدای کتاب «فرنگیس، نوشته است. در سال ۱۳۵۹ قران‌ها به محل تولد پدر فرنگیس حمله کردند. مردم به دروهای اطراف فرار می‌کنند. از ۱۸ سال‌داشت و در زمینه‌های شب با برادر و پدرش برای تهیه غذا به روستا برمی‌گردند، ولی برادر و پدرش با عراقی‌ها درگیر شده و شهید می‌شوند. فرنگیس نیز بدون داشتن سلاح به تیر پدرش و دو سرباز دیگر شده و یکی را می‌کشد و دیگری را اسیر کرده و به ارتش ایران تحویل می‌دهد. مهناز قاضی در این کتاب به ما نشان می‌دهد که فرنگیس حیدرپوری را روحیه استوار و پرقدتیش دلورای و با زبانی صمیمی با نوشتن این کتاب با ما سخن گفته است. تمامی گرمگی و خسارت‌هایی که در روستاهای مرزی به وجود آمده، و اصادفانه گفته است. ماجرای قتل و اسارت دشمن به دست فرنگیس نیز داستانی جذاب و خرواندنی است.

در بخشی از خاطرات فرنگیس آمده است: «دشب آرام از راه می‌رسید. همه کتاب به پشت صخره‌ها کز کرده بودیم. نیکس نای صرف زدن نداشت. نمی‌دانستیم قرار است چه بلایی سرمان بیاید. علیپردان، دادیامی، پدرم و تعدادی از بردها هنوز با ما بودند. آنها هم آرام و قرار نداشتند. می‌خواستند بگریزند ده. عده‌ای از زن‌ها نگاه‌داشتند. با یک دستی‌توس می‌گفتند آقا کم شما بمایند. ما اینجا هستیم. اگر یکپهو عراقی‌ها تا اینجا بیایند، دست‌ت‌ها چه کنیم؟ در دل‌ها شب، صدای زنجیر تاکنگ‌ها و انفجار توپ و خمپاره لحظه‌ای قطع نمی‌شد. از سمت گیلان غرب هم نیروهای خودمان به طرف کورسیدف‌توب و بمب پرتاب می‌کردند. آوزبین و کورسیدف، شده بود خط مقدم جبهه ما»

خواننده از این شهید به وجود آمده بود نشان داد. یکی دیگر از نمونه‌هایی که سال‌ها اخیر ساخته‌شد است اولین فیلم سینمایی مهدی معرفی است. فیلم مستند ۳۳ دقیقه‌ای کتاب آن بیست‌وسه نفر است. داستان جوانان و سربازانی که کشته‌شدند و ملاقات می‌خواهد حضور آنها سوا استفاده‌شد و نشان بدهد که این سربازان کورکنند و زور و اجبار به چچه‌ها فرستاده‌شدند. معصومیت این سربازان کم سن و تعدادی که آنها زنده نماندند، بسیار دلگشا است. مخاطبی که این فیلم برای معرفی آن‌ها راه انتخاب می‌بیند، فقط برایش حضور این جوانان در جنگ‌هایبدای فرقیابل است. اما این اتفاق نباید، حلاله‌ها از این اثر سینمایی، فیلم و مستند ساخته است. باپسور این اتفاق و حمله دشمن مانند مخاطب‌ها به خاطر خود آن سربازان، سربازانی که لباس‌های خود را تاکن‌اندند که با خاک لیلی‌شان تیرم کنند. کند، خودمان ما حاضر نشدند و بگریزند که به زور به جنگ فرستاده‌شدند، اما اعصاب غدا رنگ‌تابه تا حق طبیعی خودشان ارزشمند است و این تلاش‌های سربازان در هدف‌هایشان را از رشتند ما، دیم



برسد و اسم‌شان جز سربازان قهرت صلیب سرخ نبود. این دست‌کارها، به خوبی خود‌کنش‌هایی بزرگ و خاص است وقتی می‌بینی که کشتگر آنها است. فیلم مستند ۳۳ دقیقه‌ای کتاب آن بیست‌وسه نفر است. داستان جوانان و سربازانی که کشته‌شدند و ملاقات می‌خواهد حضور آنها سوا استفاده‌شد و نشان بدهد که این سربازان کورکنند و زور و اجبار به چچه‌ها فرستاده‌شدند. معصومیت این سربازان کم سن و تعدادی که آنها زنده نماندند، بسیار دلگشا است. مخاطبی که این فیلم برای معرفی آن‌ها راه انتخاب می‌بیند، فقط برایش حضور این جوانان در جنگ‌هایبدای فرقیابل است. اما این اتفاق نباید، حلاله‌ها از این اثر سینمایی، فیلم و مستند ساخته است. باپسور این اتفاق و حمله دشمن مانند مخاطب‌ها به خاطر خود آن سربازان، سربازانی که لباس‌های خود را تاکن‌اندند که با خاک لیلی‌شان تیرم کنند. کند، خودمان ما حاضر نشدند و بگریزند که به زور به جنگ فرستاده‌شدند، اما اعصاب غدا رنگ‌تابه تا حق طبیعی خودشان ارزشمند است و این تلاش‌های سربازان در هدف‌هایشان را از رشتند ما، دیم

فرهنگیان

فرهنگیان

فرنگیس حیدرپور

پنجشنبه ۳ شهریور ۱۴۰۲

شماره ۳۹۶۴

WWW.FDN.IR

FARHIKHTEGANDAILY

فرهنگیان

فرهنگیان

فرهنگیان

فرهنگیان

فرهنگیان

فرهنگیان

فرهنگیان

فرهنگیان

فرهنگیان

فرهنگیان

فرهنگیان

۱۳

فرهنگیان